

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیژن نیابتی
۲۹ اپریل ۲۰۲۳

توافق تهران - ریاض، پایان طرح خاورمیانه بزرگ

اندک زمانی از اعلام توافق تهران - ریاض با مدیریت جمهوری خلق چین می گذرد. این تحول یک نقطه عطف جدید در آرایش نیروهای منطقه ای و مناسبات قدرت در این نقطه حساس یعنی جغرافیای خاورمیانه بزرگ می باشد که اگر خوب مدیریت شود تبعات کوتاه مدت خود را در جای جای این منطقه بارز خواهد کرد. اولین و مهمترین نشانه این توافق خود را در جنگ یمن نشان خواهد داد و نشان هم داده است. عادی شدن رابطه میان جمهوری اسلامی با کشورهای حوزه خلیج فارس بویژه بحرین و امارات، حل بحران لبنان و تشکیل دولت با ثبات در بیروت، تثبیت حکومت در عراق و نهایتاً بازگشت سوریه به جامعه عرب و بحث بازگشت آوارگان سوری در ترکیه، لبنان و اردن از تبعات محتوم این توافق حساس می باشند.

یکسال و اندی پیش بدنبال عقب نشینی فضاحت بار ایالات متحده از افغانستان و تسلیم این کشور به آدمخواران طالبان در مقاله شکست ستراتیژی جهان تک قطبی به موضوعی کلیدی پرداخته بودم که صراحتاً به یک تغییر کیفی در تعادل قوای جهانی و چینش نوین نیروهای تعیین کننده در سپهر سیاست بین المللی اشاره داشت. نوشته بودم که:

"... در این مقطع از تاریخ، ترکیب قدرت نظامی با قدرت اقتصادی و مهمتر از آن ظرفیت و اراده رهبری چین برای قرار گرفتن در جایگاه رهبری جهان موازنه قدرت در صحنه بین المللی را بر علیه امریکا و به نفع چین برهم خواهد زد. از این به بعد در هر کجای جهان که امریکا صحنه را ترک کند، خلأ قدرت را بی هیچ تردیدی جمهوری خلق چین پر خواهد کرد. افغانستان نقطه آغاز این روند می باشد."

شکست ستراتیژی جهان تک قطبی، ۲۲ بهمن ۱۴۰۰

می خواهم بگویم همانگونه که شکست ایالات متحده در افغانستان نماد شکست ستراتیژی جهان تک قطبی بود به همان میزان توافق تهران - ریاض در زیر چتر حمایتی چین، سند افلاس و ورشکستگی "طرح خاورمیانه بزرگ" می باشد. این توافق در عینحال نماد پر شدن خلأ قدرت در خاورمیانه عربی توسط چین و به همین اعتبار از حیزانتفاع افتادن طرح کذایی خاورمیانه بزرگ است. این مهمترین پیام توافق مذکور است. یعنی در یک رابطه شرط و مبنایی، تثبیت حضور چین در این منطقه مینا و توافق میان تهران و ریاض به مثابه شرط شکست طرح مذکور می باشد. فروپاشی اتحاد شوروی در آغاز دهه نود میلادی باعث بوجود آمدن یک خلأ قدرت جدی در مجموعه بلوک شرق بطور عام و در خاورمیانه عربی بطور خاص شده بود. بخشی از دیکتاتوریهایی عربی که در تضاد میان اعراب و

اسرائیل خود را در چهارچوب بلوک مذکور تعریف می کردند از فرصت بدست آمده یعنی حذف اتحاد شوروی در رأس بلوک شرق استفاده و تلاش کرده بودند این خلأ قدرت را پر کنند ، تلاشی که در اساس به معنای تن ندادن به هژمونی کامل تنها ابرقدرت پیروز باقی مانده از جنگ سرد یعنی ایالات متحده امریکا و به عبارتی خواستن سهمی از یک قدرت بود. این البته در آن شرایطی که امریکا مست پیروزی قاطعانه در جنگ سرد بود خواسته ای منطقی برای دیکتاتورهای منطقه نمی توانست باشد. آنان تغییر دوران را نتوانسته بودند فهم کنند. علی عبدالله صالح البته بهتر از دیگران شرایط را درک کرده بود. او در جایی گفته بود که امریکا تصمیم به اصلاح موی سر ما دارد اگر اجازه ندهیم خود سر را اصلاح خواهد کرد.

صدام حسین در عراق ، حافظ اسد در سوریه ، معمر قذافی در لیبی و علی عبدالله صالح در یمن. همگی اینها دیکتاتورهای سکولار بودند، جالب آنکه همگی آنها اعضای "جبهه امتناع" یعنی جبهه ای که در دنیای عرب علیه کمپ دیوید و صلح میان مصر و اسرائیل شکل گرفته بود هم بوده اند. اینکه اپوزیسیون این سکولار دیکتاتورها در کنار آذینخواهان اساساً از نیروهای ارتجاعی مذهبی تشکیل شده بود برای "بازها" محلی از اعراب نداشت. سرنوشت مردم منطقه برای این جنایتکاران علیه بشریت چه اهمیتی می توانست داشته باشد.

تحقق "طرح خاورمیانه بزرگ" از منظر "جناح بازها" از طریق براندازی سخت این دیکتاتورها با حمله مستقیم نظامی صورت می پذیرفت. آنها مطمئن بودند که بر اساس "تنوری دومینو" اشغال عراق بطور طبیعی فروپاشی زنجیره ای بقیه دولتهای نافرمان دیگر را بدنبال خواهد داشت. آنچه که برای بازها مهم نبود همانطور که گفتم ماهیت آلترناتیوهای موجود بود.

برای "جناح کبوترها" اما مهم نه خود رژیم چنج که ماهیت آلترناتیو دولتهای مذکور بود. آنها آلترناتیو خود را هم البته مشخص کرده بودند. "اخوان المسلمین" آلترناتیو کبوترها برای خاورمیانه عربی با الگوی حزب عدالت و توسعه در ترکیه به رهبری رجب طیب اردوغان بود. در کادر هلال شیعی نیز آلترناتیو مطلوب جناح کبوترها جریان مدره مذهبی در ایران به سرمدمداری محمد خاتمی بود. پیشترها در این رابطه مفصل نوشته و توضیح داده ام. آنچه که امروز اما به صراحت قابل گمانه زنی است ، شکست کامل هر دوی این جناح ها در رابطه با تحقق طرح خاورمیانه بزرگ است. این را البته باید به فال نیک گرفت.

تبعات تحلیلی را که من تصویر میکنم به هر میزان که درست باشد باید بتوان آنرا در کوتاه مدت مشاهده کرد. در این تحلیل تعادل جدیدی شکل گرفته است که در چارچوب آن دیگر نه رویای تشکیل ناتوی عربی تحقق پذیر است نه تأسیس کردستان بزرگ. نه تهاجم نظامی امریکا با الگوی رژیم چنج دیگر روی میز است نه نقشه روی کار آوردن اخوان المسلمین با الگوی بهار عربی. هر تاکتیک و ستراتیژی جدیدی در راستای تغییر در این منطقه نمی تواند عناصر دوران قبلی را در محاسبات خود منظور کند وگرنه امکان موفقیت نخواهد داشت. تنها آن مجموعه نیروهایی موفق به مدیریت تغییر خواهند بود که پیام این تغییر دوران را گرفته باشند. دوران جدید در بطن خود تثبیت یک نظم نوین را نشانه گرفته است. نظمی که حکایت شکست قطعی ستراتیژی جهان تک قطبی و حاصل تثبیت عناصر پایه در کادر ستراتیژی جهان چند قطبی است.

مسأله اوکراین

تجاوز روسیه به اوکراین را هم می بایست در این چارچوب فهم کرد. روسیه بدنبال خاک نیست ، بدنبال تثبیت یک نظم جدید در مناسبات بین المللی است. خواهان برسمیت شناخته شدن خود در یک نظم چند قطبی است. قبلها به هنگام

عرضه بلوک شرق به امریکا توسط گورباچوف، غرب قول داده بود که بی طرفی کشورهای شرق اروپا را برسمیت بشناسد. این قول نه تنها هیچگاه عملی نشد بلکه ناتو علاوه بر کشورهای شرق اروپا کشورهای برآمده از درون اتحاد شوروی را نیز همچون کشورهای حوزه آدریاتیک یعنی لیتوانی، استونی و لتونی را هم وارد ناتو کرده و با شتاب بسمت مرزهای روسیه پیشروی می کرد.

اوکراین می توانست بی طرف بماند و وارد بازی میان روسیه و غرب نگردد. این اما اساساً در کادر ستراتیژی جهان تک قطبی محلی از اعراب نداشت. برای همین هم دلقکی همچون زلنسکی را آرام آرام به سمت قدرت سیاسی هدایت کردند. اینکه گفتیم دلقک جنبه توهین ندارد، شغل او واقعاً همین بود! درکنار کار استندآپ کمدی او در سال ۲۰۱۵ یک مجموعه تلویزیونی بنام "خادم ملت" که خود هم بازیگر نقش اصلی و هم تهیه کننده آن بود را بروی صحنه می آورد. آنجا "ولودمیر زلنسکی" نقش رئیس جمهور اوکراین را بازی می کند. چهار سال بعد در ۲۰۱۹ هم می شود رئیس جمهور واقعی اوکراین!

هیچ چیز در دنیای سیاست تصادفی نیست بویژه آن سیاستی که در صحنه بین المللی و در ابعاد کلان پیش برده می شود. آیا در حال حاضر و در صحنه سیاسی کشور خود ما با چنین تئوتاری روبرو نیستیم؟ آیا تلاش نمی شود که دلقکهایی همچون زلنسکی را تنها به اعتبار سلبریتی بودن و تعقیب کننده زیاد داشتن بگذارند در جایگاه رهبری یک به اصطلاح انقلاب مخملی دیگر. در مبحث ایران بدین مسئله خواهیم پرداخت.

درمقابل پیشروی بی دنده و ترمز ناتو، روسیه یا می بایست ادعای شراکت در بازی قدرت جهانی را کنار بگذارد و یا برای سهمش بجنگد. یا به حاکمیت مطلق ایالات متحده به مثابه تک قطب موجود تن دهد و یا به عنوان یکی از قطبهای قدرت بهای تحقق ستراتیژی جهان چند قطبی را متقبل شود. اوکراین یکی از آوردگاه های این جنگ جهانی است. قبلاً در سال ۲۰۰۸ هم چیزی شبیه همین سناریو قرار بود در گرجستان و در زیر گوش روسیه اتفاق بیافتد که آنجا هم لشکرکشی روسیه را بدنبال داشته بود.

در اینجا روسیه تنها با اوکراین نمی جنگد، با کلیت ناتو منهای تسلیحات اتمی طرف است. غربی که پرچم دفاع از طرف مظلوم را در دست گرفته حامی مظلوم نیست، یکطرف جنگ است. امریکا و اقمارش در اینجا همانقدر حامی مردم اوکراین هستند که در عراق و سوریه و لیبی آزادکننده! مردم از چنگال استبداد بودند. مهم نیست این جنگ نفرت انگیز چقدر طول بکشد، روسیه چاره ای جز بردن این جنگ ندارد!

این که روسیه طرف متجاوز است، این که مردم قهرمان اوکراین جانانه مقاومت می کنند و باید هم مقاومت کنند و خلاصه این که این جنگ یک جنگ ضد خلقی و جنایتکارانه است هیچ کدام نافی حقیقت مذکور نیست. نبرد اوکراین نبرد بر سر نظم آینده و تعادل جدید است. به همین اعتبار امکان پایان یافتن آن در کوتاه مدت از اساس منتفی است. غرب بدنبال پایان این جنگ نیست، می خواهد آنقدر از کیسه مردم اوکراین این جنگ را ادامه دهد تا بر سر روسیه همان بیاید که بر سر اتحاد شوروی در باتلاق افغانستان آمد.

توافق تهران - ریاض

توافق مذکور نه خلق الساعه بود و نه غیر قابل انتظار! تلاش در راستای نزدیکی دو دولت مدتها بود که آغاز شده بود. هم حاکمیت مزدور در عربستان شکست خود در تمامی جبهه ها از عراق و سوریه تا لبنان و بویژه یمن را در تمامیت خود حس میکرد و هم رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی با وجود قدرت مالی غیر قابل انکار عربستان و حضور

فعالش در تمامی جبهه های مقابل ضد ایرانی قادر به تثبیت قدرت منطقه ای خود و رفع خطر از تهدیداتی که متوجه بقای حاکمیتش بود میگردد.

هشت سال پیش درست در آغاز تهاجم نظامی عربستان به یمن چنین نوشته بودم :

"بمباران یمن حتماً گرهی از کار فرو بسته عربستان نخواهد گشود. برای تغییر رژیم و بر سر کار آوردن دوباره منصورهادی در یمن البته که ورود نیروی زمینی ضرورت دارد وگرنه یکسال هم که بمباران ادامه یابد ، راه به جایی برده نخواهد شد. این نیز بی تردید همان مردابی است که آل سعود در صورت ورود به آن بزرگترین بلاهت تاریخ حیاتش را مرتکب خواهد شد. بدیهی است که یمن ، بحرین دیگری نخواهد شد. هرکس که چنین بیندیشد تنها بر حماقت خود گواهی می دهد. در بحرین مخالفان شیعه محصور و غیر مسلح بودند. در یمن بیش از تعداد ساکنین آنجا سلاح در میان مردم و درهمه جا پخش است. موقعیت کوهستانی یمن و تجربه جنگهای مسلحانه میان گروههای متخاصم در سالهای اخیر یمن را برای رژیم جعلی سعودی و ائتلاف همراهش تبدیل به افغانستان دیگری خواهد کرد. دولت سعودی در خانه شیشه ای نشسته و سنگ پرانی می کند . آتش یمن در صورت شعله کشیدن پیش از همه خود همسایه شمالی را تهدید می کند".

معامله لوزان ، توازن جدید ، ۱۸ فروردین- حمل- ۱۳۹۴

همینطور هم شد ! عربستان که با تمام قوا وارد جنگ یمن شده بود پس از هشت سال همراه با کل اتفاق همراهش موفق به شکست به جای خود عقب نشینی حوثی ها هم نشد. بیرون رفتن از باتلاق یمن رژیم سعودی را وارد روندی می کرد که ته آن یا رویارویی مستقیم با رژیم ایران بود یا سازش با آن. روندی که در همان سال ورود عربستان به جنگ یمن کلید خورده بود. رژیم سعودی حالا راه دوم را انتخاب کرده است.

دو اتفاق در سال ۲۰۱۵ حاکمیت عربستان را در مقابل یک عمل انجام شده قرار می دهد که سیاست تا کنونیش مبنی بر مزدوری بی چون و چرا در مقابل امریکا را به زیر سوال می برد. ورود رسمی روسیه به سوریه در مقابل سکوت ایالات متحده و تغییر تناسب قوای متعاقب آن علیه نیروهای متمایل به عربستان در آن کشور در کنار توافق اتمی میان دولت اوپاما و حاکمیت جمهوری اسلامی در لوزان که امید عربستان و اسرائیل مبنی بر تهاجم نظامی به ایران از سوی امریکا را نقش بر آب میکرد عوامل اصلی ضرورت بازنگری در سیاست خارجی سعودیها را تشکیل می داد. سیاست باراک اوپاما در تنها گذاشتن عربستان در مقابل جمهوری اسلامی که نشانه آشکار پایان اعتبار "دکترین آیزنهاور" در خاورمیانه عربی بود این بازنگری را بیش از هر زمان دیگری ضروری می نمود.

اصل آیزنهاور که در آغاز سال ۱۹۵۷ توسط داوید آیزنهاور به تصویب کنگره و سنای امریکا رسیده بود دولتهای مزدور عرب را در مقابل تهدید براندازی توسط هر قدرت خارجی چه ناسیونالیسم عربی و چه سوسیالیسم از نوع شوروی به حمایت نظامی ایالات متحده متکی میکرد. در همان سال هم در لبنان و هم در اردن نیروی نظامی امریکا در حمایت از رژیمهای این دو کشور وارد عمل شده بودند.

کنارگذاشته شدن اصل آیزنهاور عربستان را همراه با دیگر رژیمهای مزدور در حوضه خلیج فارس به تکاپوی نزدیکی به دولت نژادپرست اسرائیل می اندازد. دلال این نزدیکی البته کسی جز دونالد ترامپ نیست که با داماد یهودیش طرح موسوم به ابراهیم و ناتوی عربی کذایی را جلوی رژیمهای مذکور می گذارند. طرحی که از اول هم معلوم بود هم بار مالیش را باید خود این رژیمها متحمل شوند و هم مهمتر از آن بار نظامیش را. معلوم بود که رژیم آپارتاید در اسرائیل بدون حمایت نظامی مستقیم امریکا نه جسارت ورود به یک درگیری گسترده و تمام عیار نظامی با رژیم جمهوری

اسلامی را دارد و نه توان آنرا. وگرنه نزدیک به دو دهه پرچم ضرورت حمله نظامی به ایران را به جای تکان دادن در هر مراسم عزا و عروسی در گوشه و کنار جهان زمین می‌گذاشت و خود رأساً وارد عمل می‌شد. بن بست موجود با ورود قدرتمند چین به خاورمیانه باز می‌شود. این رژیم حاکم بر ایران است که هم روسیه را از طریق سوریه در ۲۰۱۵ وارد خاورمیانه کرده است و هم چین را در ۲۰۲۳. ورود روسیه باقی ماندن رژیم اسد را در سوریه تضمین می‌کند و ورود چین به خاورمیانه مقوله حمله نظامی به ایران تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی را از روی میز گزینه‌ها کنار می‌زنند.

بی‌هیچ تردیدی هم ایالات متحده و هم بسا بیشتر از آن، رژیم آپارتاید در اسرائیل از بزرگترین بازندگان این توافق می‌باشند. همه اینها تعادل قوای جدیدی را شکل می‌دهد که حاصل شکست کامل طرح خاورمیانه بزرگ و ستراتیژی جهان تک قطبی می‌باشد. خارج از این چهارچوب مسئله توافق تهران - ریاض از اساس امکانپذیر نبود. اینها همه البته به معنای خروج امریکا از منطقه و سپردن آن به چین نیست. چنین تحلیلی بسیار ساده‌انگارانه است. چیزی که اتفاق افتاده است این است که ایالات متحده دیگر تنها بازیگر تعیین‌کننده در این منطقه حساس از جهان نیست.

بازتاب‌های تعادل جدید در ایران

ایران بدنبال خیزش انقلابی اخیر وارد فضای جدیدی میشود که با گذشته قابل مقایسه نیست. این تنها خیزشی بود که در دهه‌های پس از دهه شصت خصلت انقلابی داشته و مستقیماً کل نظام و رأس آنرا هدف می‌گرفت. تا پیش از آن در بخش‌های بزرگی از جامعه علیرغم نفرتشان از تمامیت رژیم اما توهم اصلاح نظام وجود داشت. اینجا توهم کل جامعه در ارتباط با امکان اصلاح رژیم میریزد. این پیام را آن جامعه جهانی کذایی که همواره خواستار تغییر رفتار! رژیم شتر گاو پلنگ حاکم بر ایران بوده است هم می‌گیرد. تا پیش از این خیزش، آن جامعه جهانی در بدر بدنبال آلترناتیو از درون رژیم می‌گشت، پس از خیزش اما متوجه بیرون رژیم هم شده است! بدیهی است که آلترناتیو مطلوب باید آلترناتیو مطیع باشد، مدرن باشد، از همه مهمتر باید خودی باشد. لانس کردن این آلترناتیو ملوس هم دیگر کار سیستم رسانه‌ای است.

چه کسی بهتر از وارث سلطنت مدفون! هم مطیع است و هم دست پرورده دستگاه‌های اطلاعاتی غربی و به همین اعتبار خودی تراز بقیه! با یک نگاه اجمالی به تحولاتی که آرام آرام پیش برده می‌شوند می‌توان کل نقشه مسیر را فهم کرد. ابتدا رسانه‌های فارسی در یک کر واحد وارد می‌شوند تا اخبار شاهزاده را بطور مستمر روی آنتن نگاه دارند. حتی رسانه خوشنام بی‌بی‌سی فارسی هم که تا پیش از خیزش انقلابی بند نافش را از جریان اصلاحات به هیچ قیمتی نبریده بود پیام را می‌گیرد و به جریان آنتنی کردن شاهزاده می‌پیوندد.

مرحله بعدی سرهم بندی کردن آلترناتیو مطلوب است. مهم نیست که اعضای مربوطه سابقه فعالیت سیاسی متشکل یا تجربه مبارزاتی طولانی داشته باشند چرا که قرار نیست مبارزه‌ای صورت بگیرد و تشکیلاتی برآه افتد. مهم اینست که توی شبکه‌های اجتماعی تعقیب‌کننده زیاد و لایک فراوان داشته باشند. آخر قرار نیست که با ماشین نظامی یک رژیم تا دندان مسلح درگیر شد. نظام مقدس خودش خودش را حتماً فروپاشی خواهد کرد! مردم هم که به هزار زبان فریاد می‌زنند از این رژیم گذر کرده‌اند. خیزش انقلابی در داخل همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داده است. اگر این خیزش به فروپاشی رژیم بیانجامد ممکن است که یک نیروی غیر خودی زمام امور را در دست بگیرد، بنابراین لازم بود که هرچه سریعتر دست بکار شد. اما باید حتماً شاهزاده علاف را هم وارد بازی می‌کردند که کردند.

یک شورای هشت نفره تشکیل می شود که همه جور آدمی درش موجود است الا یک آدم استخواندار سیاسی به مفهوم واقعی کلمه ! بعدش هم کل دستگاه رسانه ای از بی بی سی گرفته تا ایران اینترنشنال تا رادیو فردا و صدای امریکا و تلویزیون من و تو و بقول امام راحل چه و چه و چه و کذا ! می روند پشت لانسه کردن شورایی که در چشم بهم زدنی شش نفره شده است. اینها می شوند رهبران انقلاب در راه ! و اوایل .

وقتی نگاه می کنی که اینها را چه کسی کنار هم چیده در پشت پرده میرسی به یک سلبریتی دیگر ! به نام نازنین افشین جم ملکه زیبایی کانادا که از قضا همسر "پیتر مک کی" وزیر دفاع و وزیر خارجه سابق این کشور هم هست. فقط این نیست، پیتر مک کی ابعاد بین المللی هم دارد. او از نفوکانهای مارکدار و از اعضای لابی اسرائیل هم هست. اینجاست که باید رفت دنبال آن پرتقال فروش معروف !

اما مشکلات شاهزاده زیاد است. اول از همه حال مبارزه ندارد، با زور وارد مسیری شده که انتخاب خودش نیست. بهمین دلیل هم وارد هرکار دسته جمعی که می شود پس از مدت کوتاهی جمع را به هر بهانه ای ترک میکند. دوم آنکه کاربسمای رهبری ندارد، به همه چیز شباهت دارد الا یک رهبر کاربسماتیک ذیصلاح. حرفش را همان لمپن هواداران جاوید شاه گویش هم قبول ندارند چه رسد به دگراندیشان ملوس دمکرات پیشه حول و حوشش که برای ملت حق انتخاب میان سلطنت و جمهوری را هم به رسمیت می شناسند ! سوم حاضر به پرداخت هیچ بهایی نیست. نه از اموال به سرقت برده پدر تاجدارش حاضر به تأمین هزینه فعالیتهای سیاسی خود و اطرافیانش هست و نه برای سازماندادن هواداران خودش راضی به گذاشتن از بخش کوچکی از زندگی خصوصیش می باشد.

شاهزاده سفره حاضر و آماده می خواهد، یا باید بقیه اپوزیسیون ابتدا مسئله تصاحب قدرت سیاسی در ایران را حل کنند بعد رهبری را تقدیم او کنند و یا مثل پدرتاجدارش قدرتهای خارجی با جنگی یا کودتایی رژیم موجود را براندازی کرده و او را به ایران ببرند. برای همین هم هست که بیش از هر چیزی روی دو نیروی داخلی و خارجی حساب باز کرده است. در داخل مجیز سپاه را می گوید و در خارج دست به سوی کلان سرمایه یهود و دولت راسیست اسرائیل دراز می کند. دنبال تضمین گرفتن برای بدر بردن سپاه و بسیج برای دوران بعد از یک کودتای خیالی در ایران است. بیشتر به شوخی می ماند اما باید آنرا جدی گرفت.

منظورم خود شاهزاده و سلبریتیهای متوهم دور و برش در آن منشور شش نفره و عجالتاً چهارنفره کذایی تا اطلاع ثانوی نیست. آنچه مهم است و باید جدی گرفته شود اما آن نیرویی در "سیستم هژمون" است که تصمیم گرفته بازی قدرت را در ایران با اینها ادامه دهد. روی آنتن بردن اینان بطور مستمر یکطرف قضیه هست. ملاقات ماکرون با مسیح علی نژاد و علنی شدن رابطه سالیان سال دستگاه اطلاعاتی اسرائیل با وارث تاج و تخت هم یکطرف دیگر این قضیه است. برای من اما یک چیز بیشتر از هر عامل دیگری اهمیت داشت و من خود آنرا بسیار جدی می گیرم. هیچکدام از اتفاقات اخیر از ملاقاتهای انجام شده با نفرات بالا از اسرائیل گرفته تا فرانسه و پارلمان اروپا و حمایتهای رسانه ای هدفدار از اینان به اهمیت دعوت این جمع به کنفرانس امنیتی مونیخ نبود. این دعوت حامل یک پیام مهم به کل اپوزیسیون جمهوری اسلامی بود که باید بسیار جدی گرفته شود. "سیستم هژمون" دارد پیام میدهد که انتخاب او برای آینده ایران از چه قماشی است. می خواهد بگوید که سمت درست حرکت تاریخ ! در کجاست.

"سیستم هژمون" یا همان جامعه جهانی کذایی باورکرده است که مردم ایران از رژیم جمهوری اسلامی گذر کرده اند و قاطعانه خواهان تغییر رژیم هستند. از سوی دیگر یک نیروی قدرقدرت و در عین حال دارای حمایت مردمی نیز مستقل از میزان مطلوبیتش برای کانونهای قدرت، در صحنه حضور ندارد. به این اعتبار تنها گزینه جدی گزینه فروپاشی رژیم است چرا که فروپاشی حاصل نفی یک رژیم در قدرت ولی نا متحد از سوی اکثریت قریب به اتفاق

جامعه هست. این همان شرایطی است که رژیم سلطنتی در سال ۵۷ علیرغم تبلیغات سراپا دروغ تلویزیون من و تو و خزنبلات ردائل زبون بریده از انقلاب در راستای سفید سازی لجنزار سلطنت مدفون با آن روبرو بوده است، یعنی همین شرایطی که اینک رژیم فقهاتی با آن رو در روست.

آنجا گزینه مطلوب بختیار بود و جریان اصلاح رژیم سلطنتی که امکانپذیر نشد. گزینه جامعه جهانی کذایی در میانه انتخاب بد و بدتر خمینی بود و انتقال مسالمت آمیز قدرت سیاسی به بیرون رژیم. خمینی "بد" بود ولی "گزینه بدتر" تهدید رادیکالیزه شدن جنبش انقلابی در مقابل سرکوب و احتمال افتادن رهبری بدست جنبش مسلحانه بود. یعنی همان انقلاب قهرآمیز که مو بر تن آن جامعه جهانی راست می کرد.

اینجا هم گزینه مطلوب جریان اصلاح درون نظام با خاتمی و موسوی بود که امکانپذیر نشد. حالا "سیستم هژمون" باید دوباره میان بد و بدتر انتخاب میکرد اما در بیرون نظام مقدس! اینجا بد بازگشت به گذشته هست ولی بدتر پرواز به آینده است! بدتر همچنان انقلاب قهرآمیز و پیروزی "جنبش سرخ" یعنی جنبش سرفراز سرنگونی تام و تمام رژیم تازیانه و دار است. انقلاب در ایران نه فقط بر معادله قدرت در منطقه که در جهان تأثیر می گذارد، به این اعتبار مطلقاً به حال خود گذاشته نخواهد شد.

مشکلی که اینجا جلوی پای "سیستم هژمون" سبز می شود فقط حمایت بخش کوچکی در جامعه از وارث منتظر خدمت تاج و تخت نیست، از آن مهمتر بی بنگی مفرط شاهزاده و لات و لمپنهای طرفدار اوست که "پروژه ارتجاعی - استعماری" را با شکست روبرو کرده است. به این خاطر گزینه بدی است! شاهزاده حالا که مأموریت گرفته است عجله دارد که هر چه زودتر و به هر قیمتی به مقصد برسد. رابطه اش را با سرویس امنیتی رژیم آپارتاید نژادی علنی می کند و می خواهد که "کلان سرمایه یهود" او را با همین قد و قواره هرچه سریعتر به تهران برساند. بنابراین ماسک دمکراسی خواهی و تحمل مخالف و سلطنت انتخابی! را آرام آرام پایین می کشد تا آنجا که دیگر در گلیم شش نفره اش هم نمی گنجد.

لات و لمپنهای طرفدارش بی اعتنا به منویات شاهانه به قداره کشی در میان اپوزیسیون متوهم همه با همی مشغولند. آنها بی آنکه بخواهند و بدانند زحمت هرگونه کار توضیحی را در راستای شرح و افشای محتوای واقعی نظام سلطنت مدفون برای جبهه نه شاه نه شیخ کم کرده اند! از این لحاظ شایسته تشکر هستند. بالا بردن عکس پرویز ثابتی در کنار تمثال شاهانه نقطه اوج این خود افشاگری بود. بلاهتی بالاتر از آن متصور هست. از این بهتر نمی شد به جامعه نشان داد که چه چیز را برای آینده ایران در نظر دارند. بالا رفتن عکس پرویز ثابتی بالا رفتن ماسک دمکراسی خواهی و حقوق بشر از چهره شاهزاده جوانبخت ما بود.

شاهزاده ابله ما که خیال کرده بود قرار است قدرتهای خارجی او را هم مثل پدر تاجدارش با سلام و صلوات به تهران برده و زمام امور را بدستش بسپارند، در عمل هر روز شاهد رفتار تحقیر آمیز با خود می باشد و دم بر نمی آورد. از یکسو حامد اسماعیلیون را نخست وزیر کانادا، جاستین ترو دو و همسرش بغل می کنند و از سوی دیگر آغوش امانوئل مکرون برای مسیح علینژاد و همراهانش باز است و برای شاهزاده نه!

در مقابل شاهزاده ما را مسئول دستگاه امنیتی رژیم آپارتاید تحویل می گیرد، بعد او را از در عمومی برای مسافران معمولی خارج میکند. به او اجازه دیدار با ایرانی تباران اسرائیلی نمی دهند ولی کلاه کپیا بر سرش می گذارند و برای دعا! پای دیوار ندبه می برندش. دیدارش با نتانیاهو در حاشیه یک مراسم عمومی انجام می پذیرد و در هیچ کجا و در هیچ ملاقاتی برای حفظ ظاهر هم که شده نمی گذارند پرچم ایران روی کتفش را پشت سرش بگذارد. حتی اجازه یک مصاحبه مطبوعاتی معمولی را هم به او نمی دهند. هر آدم باشرفی در مقابل این بی حرمتی ها یک واکنشی نشان می

دهد، اما از شاهزاده ما اصلاً بخاری به هوا بر نمی خیزد. او بخوبی می داند که اگر مقولات بی ارزشی ! همچون شرف و غیرت ملی و حیثیت انسانی را وارد معادلاتش می کرد اصلاً از ابتدا می بایست که همچون پدر تاجدارش وارد این میدان مین نمی شد.

حالا که عجالتاً اتوبوس مجانی هشت نفره با پیاده شدن راننده هاش چهارنفره شده ، می ماند آن حسرت بدلانی که مشتاقانه منتظر اتوبوس سواری مجانی بودند و کاسه کوزه شان را حامد اسماعیلپور برهم ریخته است. خشم این رجالگان علیه حامد اسماعیلپور البته قابل فهم است. من اما هیچ نگران دولایه خوری خوش نشینان اینچینی بر سر سفره خیزش انقلابی مردم ایران نیستم. شوربختانه و شاید هم خوشبختانه با رژیم طرف هستیم که برداشتنش گاو نر می خواهد و مرد کهن ! کار هر که باشد کار اینها نیست.

سرنوشت انقلاب ایران را در نهایت آن مجموعه نیروهایی تعیین خواهند کرد که هم بیرون دو رژیم شاه و شیخ باشند و هم در کف خیابان حضور داشته باشند. بردن رژیم که با قهر ضدانقلابی حکومت می کند تنها مشغله آن جنبشی است که هم سیاست دفع نیرو نداشته باشد، هم به لحاظ ارزشی در مقابل شاه و شیخ باشد و هم مهمتر از همه نه با مسالمت که با استفاده از قهر انقلابی به مصاف این رژیم برود. هرچه را غیر این نباید جدی گرفت و جدی هم نیست. بارها گفته ام و باز هم می گویم :

جابجایی قدرت سیاسی در ایران با هیچ تحلیلی مسالمت آمیز نخواهد بود. تنها آن نیرویی برنده خواهد شد که خودش را برای آن درگیری نهایی آماده کرده باشد. این خواست من و ما نیست ، بیان اراده رژیم خونریز جمهوری اسلامی برای حفظ قدرت بهر قیمت است. دری که به سمت تصاحب قدرت سیاسی در ایران باز می شود تنها براین پاشنه می چرخد.

بیژن نیابتی ، هشت اردیبهشت- ثور- ۱۴۰۲